

## خشت اول گرهید معمار کج تاثيرا ميروند ديوار کج ارمان

### آغاز سخن:

امروزه ما شاهد وجود کانونهای فرهنگی و سیاسی مختلفی میان ترکمنهای خارج کشور هستیم. هر يك يا چند نفر ترکمني که در خارج کشور بسر ميبرند، تحت عنوان کانون فرهنگی - سياسي خلق ترکمن فعاليتهاي را انجام ميدهند. صرفنظر از خوبی يا بدی آن، این پدیده نشانگر آنستکه ترکمنهای مقیم خارج ميل به بي‌تابی و سکون نداشته، بلکه بر عکس تمایل دارند که ساکت نشینند و بر اساس ترک و برداشتهای خود فعاليتهاي را در عرصه های مختلف فرهنگی و سياسي و غيره، عرضه نمایند. این پدیده رافی‌نفسه باید مثبت تلقی کرد. اما بخت بودن آن دال بر درستی و یا نادرستی اندیشهها و سياستهای این محافل نمیتواند باشد. از اینرو ضروری است که اندیشه و سياست هر يك بطور جداگانه مورد بررسی و نقد قرار گیرد و از اینطریق راههای غلبه بر اختلافات و موانع نزدیکی تفاهم و همکامی جستجو شود.

مقدمتا بایستی اشاره کرد که "کانون" نهادی بود که در سالهای ۵۷ بر بستر اوضاع سياسي، اجتماعی ترکمن صحرا توسط هواداران جنبش فدایی تشکیل گردید و موفق شد در سالهای ۵۹ - ۵۷ به نهادی توده‌ای و دمکراتیک فرا روید و اقدامات معینی را در سازماندهی مردم و نیز در عرصه اجتماعی برخی اصلاحات را به انجام رساند.

شایان ذکر است که امروزه ارزیابی و بررسی رویدادها و تحولات آن دوره یکی از موارد بحث و اختلاف نیروهای سياسي ترکمن است. به‌سهم خود امیدواریم که این بحث در فضای سالم و تفاهم به نتایج مثبتی برسد و در سها و تجارب آن بعنوان بخشی از کارپایه حرکات آینده قرار گیرد. بدنبال یورش و سرکوب جنبش ملی خلق ترکمن که توسط جمهوری اسلامی و تسلط مشی "شکوفایی" و اندیشه توده‌ای در بخش اکثریت فدائیان و باقی ماندن اکثریت مطلق فعالین ترکمن با این بخش و نیز در بی‌تفاهم و سرکوب کلیه نیروهای سياسي توسط ۱۰، بخش بزرگی از فعالین ترکمن تن به جبر مهاجرت از وطن دادند.

در مهاجرت بحث و فحی پیرامون عملکرد گذشته و چگونگی تحسّن بخشیدن به فعاليتهاي جاری در مهاجرت در میان نیروها مطرح گردید و بتدریج جدیت شد. بطوریکه این بحثها در ادامه خود ابعاد وسیعی بخود گرفت. در واقع بحران فعالین سياسي ترکمن ناشی از شکست اندیشههای "راهنا"، برنامه و مشی گذشته بود که بمثابه بخشی از بحران سراسری سازمان اکثریت سر باز کرد. این بحران اللعموم بحران جنبش چپ ایران که بحرانی زمن، همجانیه و فراگیر بود.

تاثیرات این بحران بر نیروهای ترکمن نیز متفاوت و متنوع بود. در اثر تسلط مناسبات بشدت بوروکراتیک در عرصه تشکیلاتی و دنباله‌روی بی چون و چرای رهبری این سازمان از فرامین و سياستهای حزب کمونیست اتحاد شوروی و اینجا و آنجا از ارگان امنیتی این کشور یعنی ک.گ.ب بازتاب بشدت مخربی در میان نیروهای ترکمن گذاشت و وجه تشکیلاتی بحران بطور برجسته‌تری در میان نیروها نمایان گردید.

در اثر تشدید بحران، نیروهای ترکمن نیز بسان مجموعه نیروی "اکثریت" به جناحهای مختلف تقسیم شدند، جناحی مدافع خط رهبری و سياستها و بيش گذشته و جناحی دیگر منتقد رهبری و سياست و بيش گذشته بود. آندسته از نیروهای ترکمن که در طیف مدافعين خط مشی گذشته قرار داشتند، در اتحاد با بخشی از نیروهای ترکمن حزب توده در اردیبهشت ماه ۶۶ اقدام به انتشار بيانيه‌ای کردند و در آن استقلال "کانون" را از سلطه "اکثریت" اعلام نمودند. این گروه در شهریورماه همان سال نشریهای بنام "ترکمنستان" منتشر کرده و آنها ارگان "کانون" خود معرفی کردند. تفاوت ظاهری این گروه با "کانون" وابسته به اکثریت یکی در آن است که کانون وابسته به اکثریت، کانون فرهنگی و سياسي خلق ترکمن و کانون جدید الناسی، کانون فرهنگی - سياسي خلق ترکمن و دیگری در عناوین نشریات آنها است که اولی نام ارگانش را "ایل گویچی" و نومی "ترکمنستان" برکریده است.

شایان ذکر است که بدنبال این جدایی در اثر تشدید بحران "اکثریت" نیروهای ترکمن باقیمانده در این سازمان نیز با انگیزه‌های گوناگون و متفاوت صف "اکثریت" را ترک کردند. بخش اعظم نیروهای ترکمن در فروردینماه ۶۹ نظری کفرانسی استقلال کانون را از سلطه "اکثریت" اعلام کردند و با انتشار نشریه "ایل گویچی" ارگان کانون فرهنگی و سياسي خلق ترکمن - فعاليت خود را با سیمای جدید آغاز نمودند.

اما آنچه که باعث نگرانی این مطلب گردید، خبری است که در شماره ۲۶ و ۲۷ نشریه "ترکمنستان" آمده است و خبر از برگزاری اولین کنگره آن میدهد. به‌مناسبت نسبت در آستانه برگزاری این کنگره تگاهی به این جریان انداخته شود و زمینهها و علل شکل گیری، دیدگاهها و بنیانهایی فکری این جریان در عرصه‌های نظری، سازمانی و برخی عرصه‌های دیگر مورد بررسی و نقد قرار گیرد.

قبل از آغاز بحث توضیح این نکته را ضرور میدانم که در طول مطلب

بجای "کانون فرهنگی - سياسي خلق ترکمن" از کانون "ترکمنستان" استفاده ميشود و این صرفا بخاطر اختصار است و نیت دیگری در کار نیست و امید است که حمل بر تعبیر منفی نگردد.

### زمینه و علل پیدایش

همانطور که در آغاز گفتیم کانون "ترکمنستان" در سال ۶۶ از اتحادبخشی از فدائیان "اکثریت" و توده‌ای های ترکمن شکل گرفت و در اردیبهشتماه سال ۶۶ با انتشار بيانيه‌ای بمناسبت ۲۴مین سالگرد تاسیس جمهوری ترکمنستان ایران در آلمان (غربی) اعلام موجودیت نمود.

جدایی این گروه از اکثریت و آغاز فعالیت آن باتفاق تعدادی از توده‌ای های ترکمن، از طرف حزب توده با سکوت برگزار شد و حتی مسئولین طراز اول در مواضع شفاهی خود حمایت ضمنی شان را از آن ابراز میداشتند، با وجود این موضع رسمی حزب توده سکوت بود. برخورد اکثریت کاملا منفی و مخرب بود، بطوریکه آنها "احیاء دکان مستقل" (ایل گویچی (ش ۱))، "فرقه‌گرایانه و غیر مسئولانه" (همانجا) نامید و حکم محکومیت قاطع و شکست آن را صادر کرد. این موضع اکثریت نه بر پایه تحلیل و ارزیابی از علل و زمینه شکل گیری این گروه و نه بر پایه دمکراسی و آزادی بیان، بلکه از موضع نفی و به شیوه عمیقا ضد دمکراتیک بود. حزب دمکرات ترکمنستان و "راه کارگر" موضع حمایت از این گروه را گرفتند، البته هر يك با انگیزه‌های خاصی خود.

هیچیک از این احزاب و سازمانهای سياسي کلمهای در باره علل و زمینه شکل گیری این جریان اظهار نظر نکردند. اما خود این گروه باره علل پیدایش خود دلایلی را بشرح زیر بیان نمود: "نیود سازمان مستقل انقلابیون ترکمن و مالا تمکین و دنباله‌روی آنها از سازمانهای دیگر را شاید بتوان از نقاط اساسی ضعف این جنبش تلقی کرد." (بیانیه) و یا:

"برقراری پیوند تنگاتنگ جنبش انقلابی خلق ترکمن با جنبش سراسری خلقها بویژه با جنبش کارگران دارای اهمیتی حیاتی است. شکل غیر اصولی و مکانیکی این پیوند که با جنبش طرفداران طبقه کارگر تاکنون ادامه یافته است، صدمات و لطمات بزرگی بر جنبش این خلق وارد ساخته است یعنی در درجه اول خصلت دمکراتیک این جنبش و استقلال تشکیلات سياسي آن نادیده گرفته شده است." (بیانیه) و همچنین:

"کانون فرهنگی - سياسي خلق ترکمن در عمل به زائده تشکیلاتی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت تبدیل و به مسائل جنبش انقلابی خلق ترکمن و امر رهبری سياسي آن بعنوان بخشی از تشکیلات سازمان اکثریت نگریسته ميشود." (بیانیه) و نیز:

"آنچه برای ما حائز اهمیت بوده و ما را بر آن داشته که صف کانون را از صف اکثریت جدا کنیم، اعتقادمان به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بدست خویش است." (ش ۱، ص ۱)

اصلی ترین دلیل که این گروه در توضیح جدایی خود از اکثریت بیان نموده، نکات فوق‌الذکر میباشد. که میتوان آنها بدین شکل فرموله کرد:

الف - عدم وجود تشکیلات مستقل در جنبش ترکمنها  
ب - اعتقاد (انقلابی و نه اپورتونیستی) به اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش.

زمانیکه این دوستان اعلام میدارند که "هدف از اعلام استقلال مرزبندی با اپورتونیسم و فرقیسم" (ش ۹، ص ۷) است، دلایلشان برای توجیه جدایی و انشعاب، ناشی است. بعبارت دیگر حتی خود این گروه نیز از توضیح زمینهها و علل واقعی پیدایش خود قصور ورزیده است.

زمینه‌های اساسی شکل گیری این گروه را میتوان در عوامل زیر جستجو کرد:

۱- تشکیل کانون "ترکمنستان" قبل از همه مولود بحران همه جانبه، زمن فراگیر سازمان اکثریت و جنبش چپ ایران است. درماندگی چپ بطورکلی و اکثریت بالاخص در پاسخ راه برون رفت از بحران فزاینده‌ای که سرتاپایش را فرا گرفته بود، زمینه ساز بروز انشعابات و جدایشها در اشکال گوناگون آن، در صفوف سازمانها و احزاب مختلف وابسته به این جنبش گردید. اکثریت قریب باتفاق جدایشها تحت شعارهای انقلابی صورت میگرفت، جدا شوندگان، احزاب و سازمانهای سابق خود را متهم به اپورتونیسم سازشکاری، خیانت و غیرذلك میکردند و آنان نیز منشعبین را "تفرقه‌فکن" "فرقه‌گرا"، "وحدت شکن" و غيره ذلك متهم مینمودند. در واقع هیچیک از طرفین گذشتی نسبت بهم نداشتند و مناسبات عمیقا غیر دمکراتیکی فیهابین آنها برقرار میشدو سياست افشا و طرد یکدیگر در صدمروظايفشان جای میگرفت. هر کدام خود را محق و دیگری را ناحق و باطل جلوه میدادند و تنها برای خود رسالت قائل بودند و خود را تنها نماینده کارگران، "تنها نماینده خلق" معرفی میکردند. و مخالفین را "دشمنان آگاه و ناگاه"، کارگر و خلق، اپنان با کترین اختلافات از یکدیگر جدا میشدند، کترین تفاوت نظرات غیرقابل تحمل بود و بعبارتی طرفین دعوا یا بيش روش و منش اساسا یگانهای نسبت بهم برخورد میکردند. جدایی کانون "ترکمنستان" از کانون "ایل گویچی" بر زمینه همین بستر و با همان اندیشه



و شیوه‌های رایج صورت گرفت. آسمانگونه که در آغاز نیز اشاره کردیم، بخش بزرگی از فعالین ترکمن مجبور به مهاجرت شدند. عامل مهاجرت به معنی دور بودن از بستر اصلی مبارزه و آنهم در شرایط شکست آشکار اندیشه‌ها، برنامه و اساسنامه، اهداف و مشی سیاسی، زمینه مساعدی برای واگرایی نیروها، از جمله و بطور مشخص در رابطه با گروه مورد بحث ماست.

۲- نیروهای مهاجر ترکمن عمدتاً در ترکمنستان شوروی مستقر یافته بودند زندگی در جاشیک مردمش هم به لحاظ زبانی، هم بزرگان فرهنگی و قومی طبعاً علایق خاصی را می‌توانند ببار آورد و از آن گذشته وجود دولست جمهوری مستقل (هر چند بظاهر) ترکمنستان شوروی نمیتواند بعنوان عاملی در شکل گیری و دامن زدن به گرایشات ملی و مستقلانه بی تاثیر باشد این تاثير در میان برخی از نیروها حتی بنوعی از شیفتگی نیز بروز میکند. خود این مقوله را بطور مجرد و کلی نمیتوان پدیده‌های منفی بحساب آورد، بلکه از اینکه بخشی از ترکمنها (ترکمنهای شمالی) توانستند تحت شرایط معین جمهوری و دولت مستقل خود را تشکیل دهند (هر چند بطور اسمی) میتواند منشا الهام و احساس مثبت باشد، این از یکسو، از سوی دیگر این پدیده بمثابة عاملی در جهت بیداری تاملات سرکوب شده و فرو خورده تاریخی میتواند نقش ایفا کند. و در فعالیت فعالین سیاسی ترکمن (بخش جنوبی) تاثيرات خود را بر جای گذارد. نامه ایمن تاثيرات و عملکرد آن و حتی استنتاجهای سیاسی از آن میتواند در هر فرد و گرایش فکری متفاوت و قابل بحث باشد.

۳- عامل دیگر را در شکست انقلاب بهمن و افتادن قدرت سیاسی بدست ضد دموکراترین نیروی اجتماعی یعنی "ولایت فقیه" باید جستجو کرد. حکومت اسلامی با اعتقاد عمیق به "امت واحده" و "امت اسلامی" - همه خشن ترین شکل ممکنه به انکار ملت‌ها و خلق‌های ایران پرداخته و می‌پردازد. بعبارت دیگر با استقرار حکومت اسلامی در ایران اعمال ستم ملی بر ملت‌های ایران از جمله خلق ترکمن تشدید یافت. این امر در میان نیروهای سیاسی ملت‌هاى تحت ستم نیز (بطور مستقیم و غیر مستقیم) تاثيرات خود را بر جای می‌گذارد و واکنش آنها را در مقابله با آن بازتاب میدهد. بطور خلاصه عوامل فوق توضیحگر جدایی کانون "ترکمنستان" از اکثریت بود و با ادعاهایی نظیر "نو بودن راهی که در پیش گرفته بودیم" (ش ۲۶ و ۲۷ ص ۷) که آنهم امروز بیان می‌گردد، نمیتوان موافق بود. اقدام این دولت نیز اقدام رایج و معمول در جنبش چپ بود که مشابه آن از سوی خیلی های دیگر نیز صورت گرفت. تنها تفاوت اینان در ملی - منطقه‌ای بودن شکل آنست. ولی در "مبانی فکری" ایشان هیچگونه تفاوتی دیده نمیشود. برای اثبات این معنا بپردازیم به "مبانی فکری" کانون "ترکمنستان".

مقولات استقلال و دموکراسی در سالهای اخیر میان نیروهای چپ (اسم از نو و سنتی) و نیروهایی که تا همین اواخر پیشینه چپ داشتند از جمله موضوعاتی هستند که بیش از همه در زبان آنهاست و هر یک نوعی آنرا تعبیر کرده و خود را پرچمدان آن میدانند. در اینجا می‌توانیم دموکراسی را فعلاً می‌گذاریم کنار و کمی درباره استقلال و مستقل بودن مکتب می‌کنیم: واقعیت آنستکه در طول تاریخ جریان‌ها و شخصیت‌های متعددی بودند که ایده "استقلال" را مطرح کرده و از آن دفاع نمودند. البته نه بطور کنگ و نامفهوم، بل مشخص و کتریم. اگر بخواهیم راه دور نرویم از زمره آنها میتوان "خمینی" را مثال آورد. بحق خمینی و جریان او را باید یکی از مستقل ترین نیروهای تاریخ معاصر ایران بشمار آورد. درک خمینی از استقلال مبتنی بر شعار "نه شرقی، نه غربی" بود که میبایست تیلورش را در حکومت اسلامی نشان میداد. خمینی حقیقتاً نیرویی مستقل بود. ولی آیا مستقل بودن وی را میتوان دلیلی بر حقانیت او دانست؟ پاسخ واضحاً منفی است. اعتقاد به استقلال بتنهایی برای تاثير گذاری بالنده بر تحولات اجتماعی نه تنها کافی نیست، چه بسا مانند تجربه انقلاب اسلامی، جامعه را به قهراً نیز بکشاند. این هم نوعی درک از استقلال است.

از سوی دیگر بجزئیات میتوان گفت که هیچ نیروی سیاسی را در ایران نمیتوان سراغ گرفت که به وابسته بودن خود اعتراف کند بلکه بالعکس شعارهای "مبنی پرستی" و "استقلال" یا حروفی درشت در اسناد رسمی و نشریات آنان آذین بسته است. ولی با وجود همه اینها، از نظر مردم آنها نیروهایی وابسته محسوب میشوند. واقعا چرا حزب توده و سازمان اکثریت علیرغم استقلال تشکیلاتی خود با آنهم بد و بیضه، نیروهای بی وابسته بحساب می‌آیند؟ زیرا که بیش و سیاست آنان نه در راستای حفظ منافع ملی ایران، بلکه همزاد سیاست‌های سوسیالیسم عملاً (قبلاً) موجود و بعبارتی اتحاد شوروی و نمیدت از اندیشه‌های کمبترنی بود. سیاست‌شان نه در انطباق با نیازهای دگرگونی و تحولات تروان ایران، بلکه منطبق با هر چرخش سیاست اتحاد شوروی بود.

این درک نیز نوعی دیگر از اندیشه مستقل است که همان بلائی را بر سر جامعه می‌آورد که خمینی و جریان او آورد. درک کانون "ترکمنستان" از مقوله استقلال بر همان درک دوم استوار است. آنان اساسیترین نقطه ضعف جنبش خلق ترکمن را نداشتن سازمانی مستقل ارزیابی کردند، و - ولی متأسفانه درک این دوستان در همان حد و حدود "استقلال تشکیلاتی" محصور است و فراتر از آن نمیرود. آنان اعلام میدارند که "این سازمان (کانون) تاکنون بدلیل عدم استقلال و وابستگی تشکیلاتی خود بصورت

ف. خ. و سپس به سازمان فدائیان اکثریت راساً و جدا از خط مشی این جریان‌ها نتوانسته بود به بررسی گذشته خود بپردازد. (ش ۶، ص ۱۱) و یا در جایی دیگر می‌گویند "سازمانی که خود استقلال نداشته و تا این استقلال رپوده شده را باز نیابد، قادر نخواهد بود در امر خطیر استقلال وارد کارزار شود." (ش ۹، ص ۹)

واقعیت اینستکه این سازمان (کانون) واقعا در درون جنبش فدائیان بود و بعنوان بخشی از تشکیلات سازمان فدائیان محسوب میشد. اما جسی پرشی است که با رهایی از درون یک جریان سراسری و بنیان نهادن تشکیلاتی کاملاً مستقل، و بی آنکه رابطهای با آن داشته باشد، قضیه حل میشود و آن جریان میتواند "هویت مستقل" کسب نماید؟ آیا گیر مسئله صرفاً نشستن در جلسات سازمان اکثریت و گوش بفرمانی از سیاست‌های آن نهفته است؟ البته هر فرد ناقلی می‌پذیرد که گسستن از سازمان فدائیان و عدم وابستگی تشکیلاتی گامی مثبت بشمار می‌آید، وانگهی جدایی فرد یسا افرادی از اکثریت و یا هر جریان دیگر، حق طبیعی آنهاست، ولی این تنها بخشی از مسئله است. بعد دیگر مسئله، پاکیزگی جسم و جان از آلودگیها و رهایی از آن بینشی است که بر آن سازمان و همه کسانی که در درون آن و در سنگر آن می‌زیهند، حکمفرما بود. آیا عدم وابستگی تشکیلاتی میتواند گریبان ما را از آن سیستم فکری که تا گوشت و پوست و استخوان ما نفوذ نموده بود، رهایی دهد؟ اگر دوستان ما بخواهند منصفانه قضاوت نمایند، حتماً پاسخ منفی خواهد بود.

اگر دوستان ما با رهایی و گسست از سازمان فدائیان، بیشتر پیرامون "هویت مستقل" گدوگا و مینمودند در باره استقلال فکری و اندیشه‌های بیشتر گوش میکردند و سپس اقدام به سازمانگری مینمودند، شاید نتیجه مطلوبتری از وضعیت فعلی خود میگرفتند. کانون "ترکمنستان" خود معترف است که تا همین اواخر وابسته به تشکیلات سازمان فدائیان بوده است. واقعا علت این وابستگی در چه چیزی نهفته است؟ نیت شر افراد؟ آیا نشانیدن صرفاً سلطهگر در میز انعام، روشی به نظر قضاوت تاریخی منصفانه و از نظر ریشه یابی خطاها و رسیدن به اندیشه مستقل، اصولی است؟ واقعا سلطه پذیر در این میان چغشقی دارد؟

باید بگویم که وابستگی این جریان به سازمان سراسری اکثریت نه در نیت شر افراد نهفته بود و نه در زورگویی و سلطه سازمان فدائیان. علت واقعی این وابستگی پذیرش و قبول سیستم فکری حاکم بود و مسئله اصلی و اساسی رهایی و گسست از این اندیشه آلوده است. نکته‌ای که جریان "ترکمنستان" هیچگاه بدان نزدیک نشد و بالعکس با همان بنیانهای اندیشه‌های و تفکر کهنه، به بررسی گذشته پرداخت و به همان شیوه با مخالفین فکری خود برخورد نمود.

این جریان در نشریه "ترکمنستان ایران" مینویسد: "این اقدام مابدلیل نو بودن آن در سطح جنبش و بیگانگی خود آنها (بخشی از روشنفکران ترکمن) با ایده استقلال....." (ش ۲۶ و ۲۷، ص ۱) اصولاً هیچ اقدام نوین و اندیشه جدیدی بدون تغییر در ابزار ممکن نیست به نتیجه مطلوب برسد. گسست تشکیلاتی و بنیانگذاری تشکیلاتی دیگر، به لحاظ شکل و ابزار چیزی جز همان شکل رایج در جنبش چپ ایران یعنی انشعاب نیست و اقدامی نو محسوب نمیکرد. اقدام به رهایی تشکیلاتی جریان "ترکمنستان" فاقد "هویت مستقل" او بیش بوده و بر همان سیستم فکری گذشته، یعنی مارکسیسم - لنینیسم و کمونیسم استوار است. برای روشن شدن مطلب، نظری کوتاه به مطالب نظری نشریه "ترکمنستان ایران" بیاننازیم. این نشریه مینویسد "آنچه برای ما حائز اهمیت بوده و ما را بر آن داشته که صف کانون را از صف اکثریت جدا کنیم، اعتقادمان به اصل حق ملل برای تعیین سرنوشت خویش بدست خویش است." (ش ۱، ص ۱)

البته گفتنی است که این نکته را، سازمان فدائیان نیز قبول داشتند و آنرا با حروف درشت مینوشت. بهرحال، می‌پذیریم که این جریان با اعتقاد به حق ملل برای تعیین سرنوشت خویش بدست خویش به استقلال اندیشه‌های نیز بزم خود دست می‌یابد. انتظار ما و دیگران آنستکه جریان "ترکمنستان" درک مستقل خود را از این اصل نیز بیان نماید. ولی نشریه تنها مینویسد "ما طرفدار جدی حق تعیین سرنوشت ملل بدست خویش هستیم، به همان مفهومی که در ادبیات کلاسیک وجود دارد و لنین آنرا صراحتاً بیان داشته است." (ش ۱۰، ص ۳)

ارجاع مجدد هواداران و علاقمندان جنبش مردم ترکمن به ادبیات کلاسیک و پیروی از تزه‌های لنین که نتیجه و عواقب آن بعد از هفتاد سال در اتحاد شوروی در معرض دید همگان قرار دارد. در واقع "مسئله راه" و "استقلال" اندیشه کانون "ترکمنستان" یعنی اعتقاد به فرمول لنینی، یعنی تکرار و کلیشه‌برداری اندیشه و اصول لنینی، یعنی بعبارت گرفتن اندیشه و... است. درد وقتی فزونی می‌یابد که علیرغم مشاهده واقعیت کشمکشها و اعتراضات ملیت‌های کشور لنین و خویش مستقلاً جنبش های مردمی این ملیتها دوستان ما مینویسند "بهر تقدیر موضع لنین در قبال حق تعیین سرنوشت ملل روشن و بدون تعبیر و تفسیر است." (ش ۷، ص ۷) این درک و تفکر در داخل همان تشکیلات فدائیان و حزب توده و دیگران نیز رایج بود و جالب آنجاست که این دوستان در جایی دیگر بپیش خود را کاملاً متضاد با سازمان فدائیان می‌بینند و مینویسند "هدف

از اعلام استقلال کانون، جدایی دو پیش و خط مشی متضاد، مرزبندی با اپورتونسم و رفرمیسم و سالم نگهداشتن حریم انقلابی کانون است. بنا به اعتراف خود آنان جدایی صف کانون و صف اکثریت بر مبنای اعتقاد کانون به اصل حق تعیین سرنوشت بوده است. بنابراین اصلی‌ترین حلقه در اینجا نهفته است. از طرف دیگر میگویند که "هدف از اعلام استقلال کانون، جدایی دو پیش و خط مشی متضاد" بوده است. بسیار خوب. این دو پیش و خط مشی متضاد قاعدتا باید در اصلی‌ترین حلقه یعنی اعتقاد به حق تعیین سرنوشت جلوتر شود. لیکن هر دو در تفسیر واقعیات و بیرونی از "ادبیات کلاسیک" و "لنین" الهام میگیرند. با این وصف در کجا میتوان تضاد بنیادی دو تشکیلات را در پیش پیدا کرد؟ دوستان ما به این تناقض چگونه پاسخ میدهند؟

کانون "ترکمنستان" در آخرین ارزیابی خود "طرحی نو برای حل مسئله ملی" ارائه کرده و مبنای "خودمختاری خلق ترکمن" را تدوین نموده است. بنیان این طرح نو و مبنای خودمختاری ایشان را فوقا ذکر کردیم، ولی بطور مختصر به این "طرح نو" نظری بیفکیم. آنان آنچه را که بطور صریح و مشخص برای حل مسئله ملی ابراز کردهاند اینست: "مانامیکه مسئله خلقی حل نشود، صحبت از حل دیگر مسائل عبارت پردازیش بیش نخواهد بود." (ش، ص ۱۱)

باید گفت که "طرح نو" کانون دوستان برای حل مسئله ملی فرمولی گنگ و مبهم است. مسئله ملی از ارائه فرمولهای گنگ و مبهم و از طریق طرح ارائه شده دست نیافتنی و پندارگرایانه حل نمیشود. بنظر من راه صحیح حل مسئله ملی از میان تئوریها و ناهمگونیهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی، و روحیات خودبویزه و متمایز خلقمان با دیگر خلقهای ساکن کشور میگذرد. بررسی و شناخت واقعی این تمایزات و تفاوت، امکان ارائه راه حل واقعی مسئله ملی را پیش روی میگذارد. پایبندی به نظر و آرا مردم، به عبارت دیگر پایبندی به دموکراسی بطور واقعی در مد نظر قرار دادن رشد و ترقی و حرکت بر مبنای منافع واقعی مردم ترکمن، امکانات واقعی تر حل مسئله ملی را تامین خواهد کرد.

برای درک بیشتر پیش "مسئله کانون" "ترکمنستان" و مرزبندی آنان با "اپورتونسم و رفرمیسم"، باز به نشریه "ترکمنستان ایران" مراجعه میکنیم. همانطور که بر همه واضح است مقوله انترناسیونالیسم پرولتری یکی از ارکان اصلی تفکر لنینی است که سازمان فدائیان نیز مدافع سرسخت آن بود. بر پایه این اعتقاد بود که سیاستهای دنبالفرانوه و غیر ملی در فدائیان رقم خورد و آنها را در مسیر وابستگی سوق داد. بهینیم نشریه در این مورد چه میگوید؟ "انترناسیونالیسم در کردار یعنی مبارزه برای سرنوشتی جزواری "خودی" و کمک به مبارزه پرولتاریا در دیگر کشورها نیز معنای جز این ندارد. اول ماه مه سبیل انترناسیونالیسم و تجدید عهد صدها میلیون کارگر در مبارزه مشترک برای سرنوشتی پرولتاریا جهانی است." (ش، ص ۳) و در حمایت از سوسیالیسم عملا (سابقا) موجود عنوان میشود "پرچم ظفرنمون پرولتاریا در بیش از یکوم کره خاکی از ویتنام تا کوبا، جز شوروی و انگولا در اهتزاز است. در مقابل پیروزی انقلاب پرولتری با کمک و همدلی پرولتاریای همروزمند کشورهای سوسیالیستی خود دفاع از دستاوردهای تانکونی سوسیالیسم را آسانتر کرده و با خارج کردن بخش باز هم بیشتری از جهان از مدار اقتدار سرمایه جهانی، به استحکام اردوگاه سوسیالیسم باری میرساند." (ش، ص ۲)

عجیب است که حتی نگارش هم رنگ و بوی مسئله نندارد و همان جملات عاریتی احزاب و سازمانهای چپ است، آنهم در شرایطی که قریب با اتفاق این نیروها عطا انترناسیونالیسم پرولتری را به لقایش بخشیدماند و واقعیت عینی "اردوگاه سوسیالیسم" در معرض دید همگان قرار دارد. یکی دیگر از مظاهر تجویز به پیش نوین و یا حداقل متضاد با سازمان فدائیان، چگونگی برخورد با تئوری "دوران" است. طبق این تئوری خصلت اساسی دوران کونی انتقال تدریجی جامعه بشری از نظام سرمایه داری به نظام سوسیالیستی است و مسئله مرکزی در این دوران نیروی برامانی است که مابین دو سیستم سوسیالیسم (و در مرکز آن شوروی) و

سرمایعداری (و در مرکز آن آمریکا) قرار گرفته است. مطابق این تئوری امپریالیسم جهانی بسرکردگی آمریکا دشمن اصلی است و مبارزه با آن از وظایف اصلی محسوب میشود. کانون "ترکمنستان" هنوز هم علیرغم پیش ظاهرا متضاد با فدائیان با این تئوری تعیین تکلیف نموده و به این خاطر تضادفی نیست که همچنان شعار "مرگ پر امپریالیسم جهانی" بسرکردگی آمریکا" با حروف درشت در نشریه آذین بسته است. آنهم در شرایطی که رابطه آمریکا با ایران ۱۲ سال است که قطع میباشد. اگر نیز هدف حمایت از نظام سوسیالیستی زیر پرچم انترناسیونالیسم پرولتری است همانطور که در مقالات نشریه "ترکمنستان" نیز اشاره شده میانه آقای گارباچف و بوش بخوبی پیش میرود و بده و بستانهای خاص خود را بدون اعلام حمایت یک جریان ملی - منطقه‌ای نیز میتوان پیش ببرند. و بالاخره آنکه تضاد پیش انقلابی کانون "ترکمنستان" با پیش اپورتونسم و رفرمیسم اکثریت در این حکم نیز آشکار میگردد. "فرمول کلی حمایت تاریخی طبقه کارگر برای حل قضیه مسئله ملی، باعث "بدهی تئوریک" بسیاری از سازمانها و احزاب چپ ایران شده است." (ش، ص ۱ و ۲۰، ص ۸) بالاخره معلوم شد که تضاد دو پیش در "بدهی تئوریک" سازمان فدائیان و "خوش فهمی تئوریک" کانون "ترکمنستان" از تره‌های لنین نهفته است. دوستان! اگر خواهیم عادلانه و با تکیه بر واقعیات در راه مردم و برای

مردم کام زنیم، گیر اساسی در "بدهی تئوریک" و نظایر آن نیست. گیر اصلی در خود تئوریا و "ادبیات کلاسیک" است که هیچگونه قربانی با تاریخ فرهنگ و اندیشه و ساختار اجتماعی - اقتصادی و سیاسی نه ایران و نه ترکمن صحرا ندارد. دستیابی به پیش مستقل محصول کار مسئله فکری است، و با شناخت واقعیات تاریخ، فرهنگ، وضعیت اقتصادی، اجتماعی - سیاسی و بررسی مسئله آنها، ارائه راه تغییر و تحولات در ست رشد و ترقی و یافتن هویتی مستقل که با نفی هویت گذشته، و رهایی از دستگاه فکری گذشته ممکن است.

**نقد و نفسی**  
کانون "ترکمنستان" بدستی میگوید که "پیوند مکانیکی" میان جنبش سراسری و جنبش ملی خلق ترکمن برقرار بود. مرکز نقل این پیوند از دیدگاه آنان عرصه تشکیلات است. بدین ترتیب آنها تلاش خود را برای نفی "پیوند مکانیکی" قبل از همه در وجه تشکیلاتی جستجو میکنند اما "پیوند مکانیکی" با نفی مکانیکی صورت میگیرد.

همانگونه که پیشتر برخی از مبنای فکری کانون "ترکمنستان" را بررسی کردیم، دیدیم که آنان جوهره و هسته اصلی تفکرات حاکم بر جنبش سراسری را بطور کامل حفظ کرده و بر آن مبنای خود اقدام به تاسیس یک تشکیلات میکنند. تشکیلاتی که بر بنیاد همان پیش و روش و درک "مکانیکی" استوار است.

سلطه‌گری که از سوی سازمان اکثریت اعمال شده نه از شرارت رهبران و افراد این سازمان که از اندیشه‌های، نشات گرفته است. اندیشه‌های کسه میتوان آترو یکوع امپراطوری عقیدتی - سیاسی نامید. همین سلطه‌گران در مقابل مسکو سلطه پذیران حقیری بودند. کانون "ترکمنستان" هم که برابر اکثریت نیروی سلطه پذیر بود در برابر دیگران بعنوان نیرویی سلطه‌گر ظاهر شد. اندیشه سلطه‌گر بر همان اندیشه‌های کمترینی و کمونیستی استوار است. نقد و نفی اندیشه نیروی سلطه‌گر یک وجه اساسی کار است، ولی وجه دیگر نقد و نفی اندیشه نیروی سلطه پذیر میباشد. تنها محکوم کردن "اکثریت" سلطه‌گر هنوز نه به معنای رهایی از آن و نه به معنای برحق جلوه دادن سلطه‌پذیر میباشد. اما متأسفانه دوستان "ترکمنستان" ما در دایره محکوم کردن سلطه‌گر و برحق جلوه دادن سلطه پذیر میمانند.

وقتی عنوان میشود که کانون "ترکمنستان" در نقد اندیشه و سیاست حاکم بر گذشته کمترین کاری نکردهاند، بشدت ناراحت شده و گویند که "مغرض" و "دروغگو" میخوانند. ولی بی آنکه از بخشش القاب دوستان ناراحت شویم، به امر فوق اینرا نیز اضافه میکنیم که آنان هر آنجا نیز که نقدی صورت داده‌اند، مکانیکی و یکسویه بوده که منشا آن نیز در تفکر غیر دموکراتیک و ذهنی‌گرایانه آنها نهفته است. بطور مثال، کانون "ترکمنستان" در ارزیابی از مسئله ارضی در ترکمن صحرا و نقش کانون در بر خورد با آن مینویسد "بزرگترین دستاورد یکساله حاکمیت شورایی کانون را میتوان در زمینه حل مسئله ارضی دانست." (ش، ص ۶، ص ۱۲) این حکم در جاهای دیگر نیز بصراحت مورد تاکید قرار گرفته است.

طبق این است که در واقع بیان بخشی از واقعیت آن سالهاست چه نتیجه‌ای باید گرفت؟ دوستان ما نتیجه خود را با شعار "زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند" بشکل فرموله بیان میکنند و با حروف درشت آنرا تبلیغ و ترویج میمانند.

پرسیدنی است که اگر مسئله ارضی حل شده و حتی حاکمیت هم‌پلیرم تلاشهای موفقی در باز پس گیری زمینهای مصادراتی و شورایی نشده باشد پس طرح این شعار به چه معناست؟ یا ارزیابی و نقد گذشته ذهنی است که باید امروز شعار "زمین از آن کسانی است که روی آن کار میکنند" داده شود و یا این شعار غیرواقعی است و آن ارزیابی درست میباشد. نمونه فوق نگرش نفاذانه و گاربت علمی و عملی تجارب گذشته کانون "ترکمنستان" است.

دوستان ما هر آنجا که صحبت از عملکرد گذشته (سالهای ۵۷-۵۸) و بررسی و ارزیابی از آنست، تمام کز رویا، انحرافات، شکستها، و بدبیا را به پای فدائیان مینویسند و کلیه اقدامات مثبت، پیروزیها و خوبیها را به حساب اختراعات و خلاقیت خود ثبت میکنند. (مراجعه شود به شماره ۶ نشریه و مقالات دیگر این نشریه) گویا آنان بالکل فراموش کرده‌اند که در آن زمان در زمره افراطی‌ترین فدائیان و تودهای ها بودند.

دوستان! امروز دیگر وقت آن رسیده است که پی ببریم داشتن نیت پاک و آرزوی داشتن استقلال به تنهایی کافی نیست. امروز دیگر باید بر این توهم که گوئی یا قبول رسمی آرا و عقاید عاریتی، آنها، تئوریهای بیگانه یا فرهنگ مردم خود و از این طریق پشت گوش انداختن کار مسئله فکری و نظری و با بی بی جلوه دادن کار مسئله فکری - سیاسی به بهانه داشتن "مرک عامیانه از استقلال" میتوان به هویت مستقل دست یافت، پایان بخشید. اگر واقعا و خلصا خواهان استقلال هستیم، اماها را کم کنیم و استیفا را بالا برنیم و رازهای شکستهای ملوم خود را نریاییم. و آنچه را که می‌خواهیم و بدنیالین هستیم با صبر و حوصله ولی آگاهانه و واقعی بیان کنیم، بر جوهره اندیشه مخالفین خود بدور از هیاهو، تمیث و عصیانیت پی بریم. در شرایط کونی راه رهایی و کسب استقلال از طریق رهایی فکری، اندیشه‌ای - سیاسی می‌گذرد. بدون کام نهادن در این راه و بدون پدور انداختن نفاذانه اندیشه‌های عاریتی از هویت مستقل و ابزار تحقق آن یعنی تشکیلات مستقل سخن راندن، گرفتاری بیش نخواهد بود.

در شماره آینده این مبحث را پی خواهیم گرفت و پیرامون مبنای تشکیلات کانون "ترکمنستان" به بحث خواهیم پرداخت.